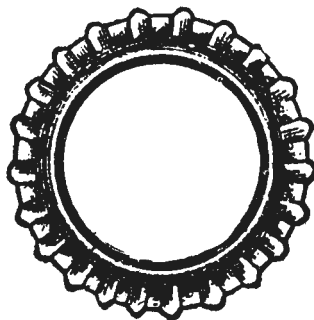


شیر

اسکن شد



چاپ رنگین

شهریورماه ۱۳۴۸

شماره ثبت کتاب عصا نامه در دفتر مخصوص
کتابخانه ملی - ۴۸۱۱۶

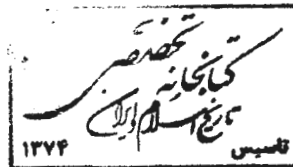
اهدائی مرحوم سید عباس طباطبائی
به سازمان اسناد و کتابخانه ملی ج.ا.ا.



عصا نامه

جلد اول

برگزیده جالب ترین و شیرین ترین لطیفه ها، اشعار
کارتون ها، نکته ها، مضمون هائی که طی پنج سال اخیر
در باره «صدر اعظم عصائی!» در توفیق چاپ شده است.



بها : ۲۵ ریال

نشریه شماره ۱۰



کلیه حقوق منحصراً بر روزنامه توفیق تعلق دارد
اقتباس و تقلید بهر صورت ممنوع است
قل مندرجات این کتاب در جزالد و مجلات تا
یکماه پس از انتشار با ذکر مأخذ آزاد است

این کتاب را به هیچکس قرض ندهید
چون هرگز بشما پس نخواهد داد!

سخنی با خوانندگان

شما خوانندگان عزیز « نشریات توفیق » حتماً در باره خصوصیات « کتاب توفیق » کم و بیش آگاهی دارید و میدانید که روزنامه توفیق نخستین کتاب جیبی را که چاپ اول کتاب فکاهی دختر حوا بود در ۲۰ سال پیش منتشر کرد که فروش عجیب و بی سابقه ای در تاریخ کتاب ایران بدست آورد . از هشت سال پیش « موسسه توفیق » تصمیم گرفت قدم دیگری در مسیر تکامل و پیشرفت بردارد و هرچند وقت یکبار با چاپ کتابهای ارزنده فکاهی که با ظرافت و ابتکار خاصی تهیه و تنظیم میشود ، ضعف و کمبودی را که کشور ما از لحاظ آثار خوب فکاهی دارد ، جبران کند .

« کتابخانه توفیق » همانطور که اطلاع دارید نخستین و تنها مرکز انتشارات فکاهی ایران است و کتابهای فکاهی متنوع و متعددی که تاکنون منتشر کرده است همگی با گرم ترین استقبال مردم باذوق ایران روبرو شده و اکثر آنها نایاب شده است . کتابی که در دست دارید یعنی کتاب « عصا نامه » دهمین نشریه از سری کتابهای جیبی توفیق است و درباره آن از ذکر چند نکته ناگزیریم :

اول آنکه : در تدوین و تنظیم این کتاب « بمللی » مجبور شدیم از قسمت اعظم مطالب ، اشعار و کارتونهای قوی « انتقادی - سیاسی » خود صرف نظر کنیم و بطوریکه ملاحظه خواهید کرد محتویات این کتاب بیشتر مطالب صرفاً فکاهی است و حتی الامکان سیاسی - انتقادی .

دوم اینکه : عنوان « صدراعظم عصائی » و نیز مضمونهای دیگر از قبیل : «عصا» ، «پیپ» ، «گل میخک» و غیره همانطور که میدانید ساخته و پرداخته «کاکا توفیق» سمبول ساز و مضمون کوک کن معروف است!.. و مثل خیلی از سمبول ها و عنوان های توفیقی دیگر ، از همان ابتدا یعنی چهار پنج سال پیش چنان نقل محافل و مجالس و زبانزد خاص و عام گردید ما را بر آن داشت که شیرین ترین مضمون های مزبور را بنام کتاب «عصا نامه» در چند جلد منتشر کنیم .

دیگر اینکه : کادر مسؤل تنظیم و چاپ «کتاب توفیق» چندین ماه متوالی روی «عصا نامه» کار کردند بدین منظور که «عصا نامه» را در آستانه « ششمین سال » صدارت «عصا !» بخوانندگان عزیز عرضه دارند و خوشوقتیم که این تصمیم طبق برنامه پیش بینی شده جامه تحقق بخود پوشید

و اما مؤده ای که در پایان این مقدمه برای شما خوانندگان عزیز « نشریات توفیق » داریم اینست که در آینده جلد دوم عصا نامه را با مطالب و سبك و فرم جالبتری تقدیم حضورتان خواهیم کرد .

از هم اکنون منتظر کتابهای بعدی ما باشید .

دل شاد و لب خندان شما آرزوی ماست

« مؤسسه توفیق »

دیباچه منظوم.!.!

این کتابی که پر از تحقیق است
 دهمین نشریه توفیق است
 هر که این نشریه ها را خوانده
 گل لبخند بلب رویانده
 نه فقط از ته دل خندیده
 بلکه يك مسأله را فهمیده
 کاین کتب هر چه که میباشد و هست
 همه بکر است و ندارد رودست
 کار نشر کتب و چاپ کتاب
 نیست در کشور ما ، روی حساب
 ما ز حیث کتب خوب و لطیف
 که فکاهی بود و نفز و ظریف
 ضعف و کمبود زیادی داریم
 بلکه بازار کسادی داریم
 گرچه در امر فکاهی کم و بیش
 کتبی چاپ شده از پس و پیش
 ليک هست این کتب رنگ برنگ
 نه ملوس و نه ملنگ و نه قشنگ !
 همه اش زورکی و بازاری است
 یعنی از لطف و فکاهت عاری است
 نیست در آن ، نه ملاحه ، نه نمک
 هجو هائی است بنام متلك !

زین جهت بود که جبراً « کاکا »
 رفت يك گام دگر هم بجلو آستین ، باد دگر زد بالا
 ریخت طرحی که بود تازه و نو
 چاپ زد نشریه هائی چون قند
 همه در نوع خودش بیمانند
 هشت سال است کند گاه بگاه
 عرضه ، يك نشریه همچون ماه
 هرچه شوخی ظریف است و دقیق
 جمع بینی به « کتاب توفیق »
 الغرض با جهشی فعاله
 دارد این نشریه ها دنباله
 حال بشنو ز کتابی که کنون
 میخورد هی توی دست تو تکون ! :
 این کتابی است سراسر شیرین
 دلکش و جالب و بکر و گلچین
 سوژه ما که « عصائی » باشد
 کس نداند که کجائی باشد !
 کرده « کاکا » به « هوپیدا نامه »
 واقعاً معرکه و هنگامه
 صاحب « پیپ و عصا » بی کم و کاست
 هشت شش سال که صدراعظم ماست
 پاس این منصب بس طولانی
 شد « عصا نامه » کنون ، ارزانی !
 خوب دانی که رئیس الوزرا
 دیپلماتی است کثیر الهمتا !
 ليك « کاکا » بدو صد لطف و نملک
 آنقدر بست بنافش متلك
 ساخت آنقدر برایش مضمون ،
 کارتون و شعر و لطیفه ، این واون

که سرانجام بشد در عالم
شهرتش بیش ز جدت ، آدم
شم «توفیق» همین است رفیق
که کند دوغ عرب را چو «رحیق»
حال برخوان ، تو کتاب ما را
جنگ خوشمزه و ناب ما را
تا بدانی که مرام ما چیست
هدف و سبک و کلام ما چیست
قصد ما ، توسعه خنده بود
شادمان کردن خواننده بود
الغرض نقشه ما بسیار است
راه آینده ما دشوار است
طبق این نقشه و برنامه ما
چند جلد است «عصا نامه» ما
منتظر باش تو ای خواننده
تا در آید کتب آینده

بخش اول:

عصا



بخش دوم:

پیپ



بخش سوم:

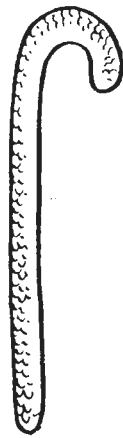
عصا - پیپ - گل میخک - عینک و غیره



بخش چهارم:

احزاب - انتخابات - مجلس و

بخش اول



عصا...

بنام خدای عطا آفرین!

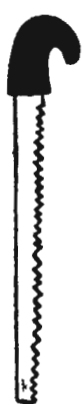
عصا = چیزی است که روزی
هزار بار به زمین میخورد تا
صدراعظم به زمین نخورد!
«ع - ص»

عصای من — «مزقونچی»

ای عصای خوشگل و یکدانه‌ام / رهنما در کوچه و در خانه‌ام
ای عصا، ای سومین پای عزیز / ای که باشد بی‌تو مشکل‌جست و خیر
کردنی کج گرچه میدانم تراست / از تو می‌جویم همیشه راه راست
دسته‌ات گر نیست نقره، گومباش / ساده باش و دور باش از ریخت و پاش
نیستم چون صدراعظم بی‌وفا / کو بهر ساعت عوض سازد عصا
او کلکسیونر پپ و عصاست / در پی تعویضشان صبح و مساست
لیک، تو ی دست من تنها توئی / هر کجا باشم یقین آنجا توئی
من ترا نه تاب دادم همچو او / نه توی آستین کس کردم فرو
نه ترا برفرق کس کوبیده‌ام / نه به لاک و الکت کوشیده‌ام
مایه زست و تکبر نیستی / باعث نفرین و قرقر نیستی
ظاهر و باطن همینی و همین / یکسرت دردست من، یکسر زمین
تکیه من هست همواره به تو / هستی از من یک قدم دائم جلو
یک سرت باشد همیشه روی خاک / جای تو کی هست کنج کادیلاک؟
دست پینه بسته من یار توست / یار بودن با ضعیفان کار توست
واقعا کارت فقط خدمت بود / در وجودت غیرت و همت بود

گر عصای صدراعظم نیستی
غم مخور زیرا از او کم نیستی

عصاهای مختلف برای بازديد های مختلف !



مخصوص بازديد
از کارخانه
چوب بري



عصای دولول
مخصوص بازديد
ارشکارگاه



مخصوص
بازديد از
باشگاه لاينز!



مخصوص
بازديد از اداره
هواشناسی



مخصوص بازديد
از کارخانه
رسومات



مخصوص بازديد
از کارخانه های
«کول» سازی



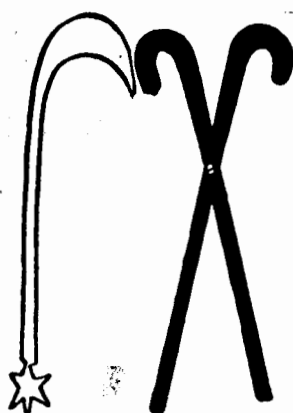
مخصوص بازديد
از اتوبوس های
شرکت زائد



مخصوص بازديد
از باشگاه
جغفری (!)



مخصوص بازديد
از خانه ملت



مخصوص بازديد
از رصدخانه
تهران

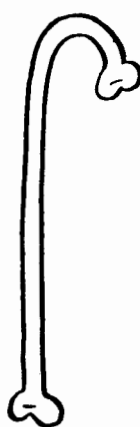
مخصوص بازديد
از خياط خانه
اوس عباس



برای بازديد
از نمايشگاه
هنر مدرن !!



برای بازديد
از وزارت راه



عصای استخوانی
برای بازديد
از قصابخانه



مخصوص بازديد
از پيست
آبعلی



برای بازديد
قدراسيون
کوه نوردی

لطائف الطوائف

گرز و عصا

حکایت کنند که رستم ابن زال را صدراعظم
عصائی در خواب بدید که گرز گران بر دست
بگرفته و بر خویشتن همی نازد و همی بالید
صدراعظم پیش رفت و گفت ای تهمتن دوران و
پهلوان نامی ایران ، چه کرده ای که چنین
منورانه بر خویشتن همی بالی ؟

رستم عمود گران بر سر دست بگرفت و بگفت:
با این گرز لشکریان عظیم را شکست داده و
و کله ها را داغان نموده و چنین و چنان کرده ام.
صدراعظم را از این همه رجز خوانی خنده
در گرفت و گفت خاموش که آنچه تو در هزار
سال عمر خود با گرز گران با لشکریان
کرده ای ، من در یکسال با عصای خویش با
کشورمان کرده ام !

«چنگولك»

« عصای صدر اعظم گم شد! » - جراید



صدراعظم عصائی (بشکن زنون!) :
- آخ جون! ...

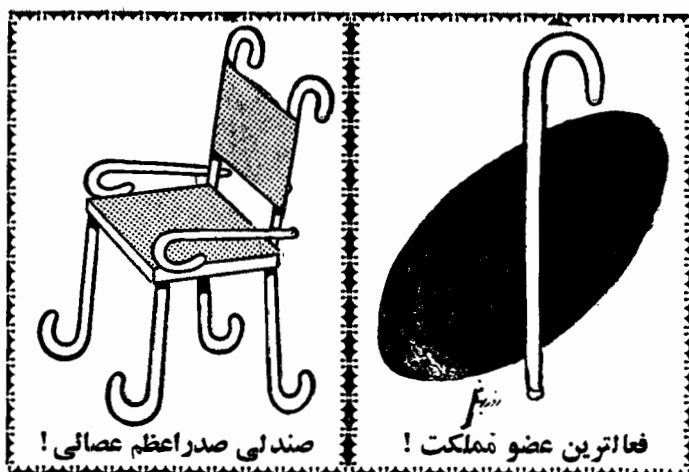
♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠

♠

عصائیه

ای عصا ، این هیكل سنگین من ؛
میز خاتمکاری و رنگین من ؛
تکیه دارد بر تو در این روزها
نشکنی ، ما را نیندازی ز پا
ای عصا ، ای تکیه‌گاه مسندم
بی وجود تو، من از خود بیخودم
دست من بردسته ات محکم شده
نامم از تو شهرة عالم شده
تکیه‌گاه من تو هستی ای عصا
نشکنی یکهو نیندازی مرا
معجز موسی نمودی ای عصا
بنده را احیا نمودی ای عصا
گشته ای چون نوح کشتیان من
در جهان هستی تو پشتیبان من
از تو دارم این مقام و جاه را
تو برایم باز کردی راه را ؛
تا نشستم فرز ، بر اسب مراد
ای عصا چون زنده باشی، زنده باد !



« صدراعظم عصائی! »

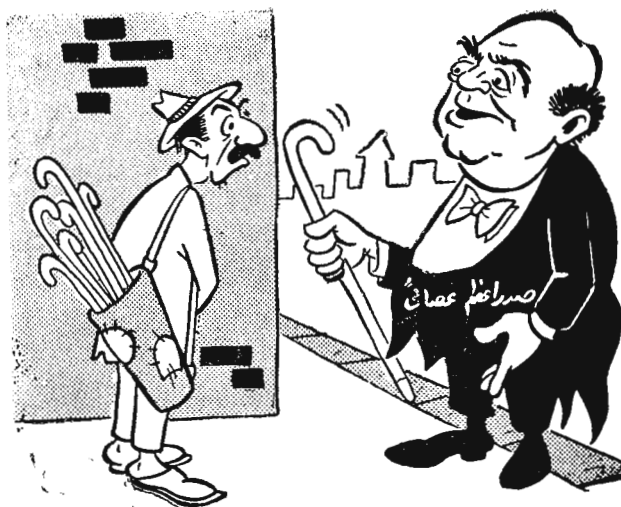
جزواخبار پلیسی هفته قبل یکی هم این بود که آقای نخست وزیر کتابهای جیمز باند میخواند. البته این خبری بود که جراید نوشتند ولی آنچه که هنوز بهجائی درز نکرده اینست که جناب هوپیدا بشدت تحت تأثیر کیف و ماشین مأمور ۰۰۷ و فندک مأمور ما «فلینت» قرار گرفته و دستور داده عصائی مثل ماشین و فندک کذائی برایش درست کنند که بتواند در مواقع لزوم از آن استفاده های متفاوتی بکند. این عصا ۸۲ کارا انجام میدهد که اگر با آن راه هم بروند میشود ۸۳ تا! حالا برای اطلاع چندتا از عملیات این عصا را می نویسیم باقیش را هم خودتان خدس بزنید:

۱- اولین کاری که عصای مزبور میتواند انجام بدهد این است که با فشار دادن تکه های بصورت يك ميكروفن درمی آید و صاحب عصا میتواند هر چه دلش میخواهد بوسیله آن وعده بدهد. ۲- از کارهای دیگر این عصا یکی هم اینست که در مواقع افتتاح! بصورت قیچی درمی آید تا نوار قطع کند!

۳- با پیچاندن مهره ای در زیر این عصا، عصا بصورت تخمائی میشود که میشود بهسولت آنرا توی کله دشمن و مخالف کوبید!

۴- در زیر دسته عصا دکمه ای است که با فشار دادن آن، عصا بصورت قالیچه حضرت سلیمان درمی آید که صاحبش میتواند در مواقع مقتضی روی آن بپرد و فلنگ را ببندد.

۵- در نوك این عصا میخی قرار دارد که در موقع قدم زدن میتواند ته سیگارها را برای پیپ صاحبش بر باید و در محلی جمع آوری کند! ... و همینطور الی آخر!



صدا اعظم عصائی - داداش خیال کردی باهالوش طرف
شدی ، این عصائی که بمن دادی سرش کجہ !



گمانیکه تا حالا خیال میکردند صدراعظم عصائی فقط بلد
است وعده بدهد و کار دیگری بلد نیست سخت در اشتباه بوده اند
زیرا این چندخط شعری که ایشان در وصف عصای مبارک خود سروده
و برای کاکا توفیق فرستاده اند ثابت میکند که صدراعظم علاوه بر
وعده خوب دادن ، شعر خوب هم میسازد!.. این هم شاهدی :

عصا = عصا

عاشقم بر قد رسای عصا	آفرین باد بر وفای عصا
گر شود تیره رنگ اواز خاک	لاک الکلی بود دوی عصا
جان هر کس فدای چیزی باد	جان من هم بود فدای عصا
من نباشم اگر میان شما	هست خالی همیشه جای عصا
لحظه ای دست خود بگیر و ببین	خوبی و لذت و صفای عصا
هر چه خواهی من بخواه اید و ست	همه را میدهم سوای عصا
همه عالم بود بقدر پیشیز	بگذارند گر پپای عصا
از طلا و جواهر و الماس	پر بهاتر بود بهای عصا
گاهگاهی زنند این مردم	حرف بی ربط در قفای عصا
همه لطف است و خوبی و صافی	ابتدا تا بانهای عصا
میشود شاد هر کسی ببند	هر سحر روی دلکشای عصا
گفتم این شعر را بخلوتگاه	نیمه شب فقط برای عصا

... صدراعظم عصائی هر روز بالباس مبدل
و عصای مبدل (۱) به قصای و نونوائی و بقالی
رفته و احتیاجات آشپزخانه را شخصاً خریداری
و بمنزل میآورد تا هم کار بازرس را کرده باشد و
هم کار کلفت منزل را !

« نخست وزیر گفت : شرکت در اتحادیه ها خوب است
اما بهتر است که شخص بخودش متکی باشد »



- قربان شما هم به خودتون متکی هستین !!
- صدراعظم عصائی - نخیر، من به عصام متکی ام !!

عصا در شعر شاعران

«مارعینکی اسدآبادی»

جزغم پول ، هرآن درد دوائی دارد
تکیه بر کس نکند هر که عصائی دارد
«عصائی پیپ آبادی»

یکدست دمب پیپ و بدست دگر عصا
دستی دگر خوش است که مالیم کمی توتون
«امیر عباس»

ای تکیه گاه روز و شبم ای عصای من
ای همدم خمیده سر با وفای من
تنها توئی که همسفر و همراه منی
غیر از تو هیچکس نرود پای من
«توتون مال تهرانی»

پایم بلرزه افتاد ، ای دوستان خدا را
آرید از برایم ، آن نازنین عصا را
«لادری»

کلکسیون عصائی که توی خانه ماست
قشنگ و جالب و آنتیک و شیک و بی همتاست
بقدر موی سر خویشتن عصا دارم
که شامل نود و شش عصاست، بی کم و کاست
«ه - کلکیونر»

به شب چو دیر و روم سوی خانه، همسر من
کتک نمیزندم، چون عصا بدست من است
«امیر دوله آبادی»

« نخست وزیر در سفر به شیراز
گفت من شیرازی‌ام و اجدادم هم
شیرازی بوده‌اند! »



تو که شیرازی!
اگر آن ترکش شیرازی بدست آورد دل ما را
بخال هندویش بخشم همه پیپ و عصاها را!!
خواجہ نافع شیرازی!



« نخست وزیر در طول یک سال
آخر ۲۰ هزار کیلو متر سفر کرده
است. - جراید

مسابقه ۲۰ سؤالی

از استودیو توفیق !

و گل مولا

- اجرا کننده: کاکا توفیق
شرکت کننده صدراعظم
- (سؤال این شرکت کننده : میگیره ؟
- عصای صدراعظم است) کاکا - یه خوردش جامی -
- دنک !
کاکا - خب شروع کنید .
صدراعظم - منقوله ؟
کاکا - بله .
صدراعظم - ازد ابن عباس
راوی، منقوله ۱۹ .
کاکا - نخیر، ازامیر عباس
خودمون منقوله !
صدراعظم - قاطی داره ؟ ..
کاکا - خودش نه ، اما
دارندهش ممکنه قاطی داشته باشه!
صدراعظم - تو خواب هم میشه
ازش استفاده کرد ؟
کاکا - معمولاً خیر ؟
صدراعظم - توی جیب جا
میگیره !
کاکا - بعله که پیدا میشه ،
اجازه بدین کمکی بهتون بکنم:

از این شیئی مورد نظر ما ، شما
 بیشتر از همه استفاده میکنید .
 صدراعظم - ماشین نخست -
 وزیری نیست ؟
 کا کا - نه جانم ، يك وسیله
 شخصی است که جنسش هم از چوبه .
 صدراعظم - پس لابد داده !
 کا کا - از مداد خیلی کلفت تر
 و دراز تر و محکم تره .
 صدراعظم - دسته هونگ
 سنگی نیست !!
 کا کا - پرسیدی از چوبه ،
 گفتم بله ، دسته هونگ سنگی که
 از چوب نمیتونه باشه ؟
 صدراعظم - (بعد از مکث)
 از چوب دراز تره ؟
 کا کا - خیلی ! .. باز هم یه
 کمکی بهتون بکنم : بعضی ها تو
 خالیش را هم دارند ؟
 صدراعظم - فهمیدم ، فهمیدم
 وعده نیست ؟ ...
 کا کا - نه باون تو خالی یی !!
 صدراعظم - کج و راست میشه ؟
 کا کا - سوش کجه اما خودش
 همیشه راسته .
 صدراعظم - از عصای من
 بزرگتره ؟
 کا کا - درست همین اندازه
 است ، خیلی نزدیک شدید .
 صدراعظم - خود عصای من
 نیست ؟ ..
 کا کا - براوو ، براوو ! ..
 آفرین باین هوش ! جایزه شما
 يك پيپ و يك دسته گل ميخك و
 يك عدد عصای خير ببینی است که
 وعده شو بهتون میدیم ! ؟ .
 انشاء الله هر وقت شما به وعده هاتون
 عمل کردین ما هم بهمان زودی
 زود (۱) به وعده مون عمل می -
 کنیم تا بفهمین کاسه ماست یکی
 چنده ! ؟ . لطفاً برای آقا دست
 بزنین ! ..

«عصای آهنین»

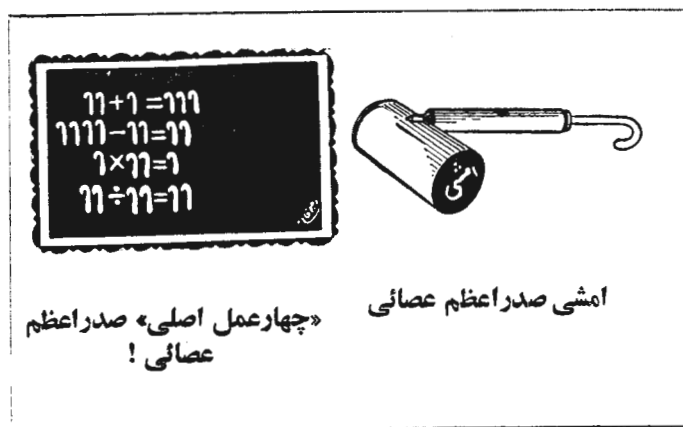
«اجنه»

خواب بینم چو «لبو»، تعبیر از آن «لب» میکنم
 آرزوی دیدن این خواب هر شب میکنم
 دور از آن «لیمو»، «انار آب لیمو» می‌مکم
 گاز بر «به» چون زنم، یادی ز «غیب» میکنم
 گر «برودت» بینم از دلبر، بلرزم همچو بید
 وصف تبخال لبش چون بشوم تب میکنم
 راستی زان «مارگیسو» زهره‌ام می‌گردد آب
 بینم ار «زلف» کجاش، وحشت ز «عقرب» میکنم
 مطلبی ناگفته، اول میکنم بوسی طلب
 بوسه چون انجام شد، آغاز مطلب میکنم!
 ذکر و فکر شیخ از بی شرمی شمر است و من
 یاد از بیرحمی ملای مکتب میکنم
 با عصای آهنین از بچه‌ها سر میشکست
 بی ادب میگفت کاینها را مؤدب میکنم
 گر چو آن ملا عصای آهنین باشد مرا
 کارهای نامرتب را مرتب میکنم
 تا شوم در پیشگاه خلق و خالق رؤسفید
 کم فروشان را سیه رو با مرکب میکنم
 نان سنگک را بسازم رایگان چون آفتاب
 تافتون را همچو قرص ماه نخب میکنم
 بربریها را کنم سیر از لواش و بربری
 روز اگر ممکن نشد این کار را شب میکنم
 خواب می‌بینم که ارزان میکنم اجناس را
 هر که بفروشد گران او را معذب میکنم
 تا چوملا با عصای آهنی سربشکنم
 پیروی از کار آن مرد مجرب میکنم

« کشیدن سیگار و پپ هنگام رانندگی ممنوع گردید » - جرایم



« بدون شرح ! »



« نخست وزیر به کردستان رفت » - جراید

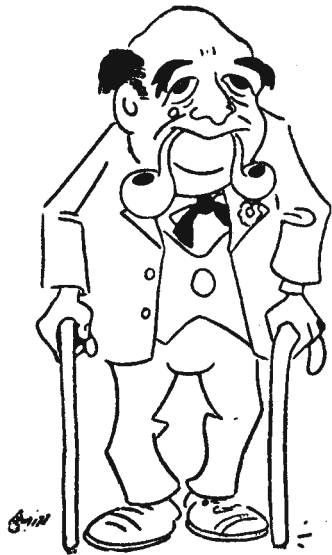


« مهزوم جواد »

عصا زنی.!

ای دردمند خسته که دم از دوا زنی
این حرف ، نارواست، بهر جا چرا زنی؟
گر خلق خویش پاره کنی اندر این طلب
مجبوری ای عزیز، در آخر، که جازنی
خواهی اگر بیولرسی همچو دیگران
باید بهر چه هست کنون پشت پا زنی
گیرم خدا نخواسته صدر اعظمت کنند (!)
باید مدام پیپ کشی و عصا زنی!

در کرهستان دو عصا پنخت وزیر
هدیه شد - جراید



«کن، دولت تیره!!»

علت ...

هیپدای عصائی را
گفتند:

- چگونه است که
عمر دولت اینقدر
زیاد شده و دوران
صدارت بطول
انجامیده؟

گفت:- بدان سبب که
در تمام مدت صدارت
محتاط بوده‌ام و دست
بعصا راه رفته‌ام!

تک بیت

رسیده کار بجائی زدست روغن «خیط»!

که صدراعظم ما راه میرود بعصا!



صدر اعظم عصائی - ... يك عصا ميخواهم كه پسي وار كن هم داشته باشه !



«مد عصای بالای زانو!»

«مرشد»

زد با عصا مرا

دلبر براند از برخورد با جفا مرا
ول کرد این وسط بامید خدا مرا
هر کس رسید دردمن افزود و هیچکس؛
پیدا نشد که درد نماید دوا مرا
رفتم بنزد صاحب پیپ و عصا شبی
کردم سلام و هیچ نکرد اعتنا مرا
گفتم چرا جواب سلام نمیدهی؟
آخر بگو تو مسخره کردی چرا مرا؟
با وعده های پوچ سرم گرم کرده ای
مشغول کرده ای تو بباد هوا مرا
بنگر هوای سرد زمستان رسید و نیست
اندر بساط پولی و بر تن قبا مرا
گفتا که حرف یاوه چه گوئی؟ خموش باش
دازی مگر جنون که در آری صدا مرا؟!
زان پس گرفت چاک گریبان و با طناب
محکم بست از دو طرف دست و پا مرا
بگذاشت پیپ را بکناری بحال خشم
بگرفت عصا بدست و زد با عصا مرا
گفتم مزن که «سپردم» دیگر از کتک
زین بیش هیچ نیست دگراشتها مرا
گفتا کنون که سپر شدی رو بخانه ات
بنما بجای این همه خدمت، دعا مرا

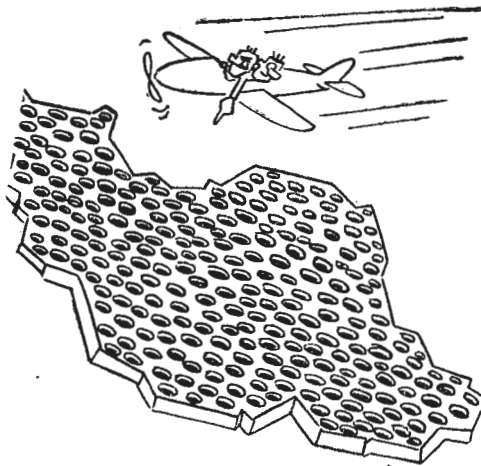
« نخست وزیر هنگام مراجعت از خارج
عصای را در داخل هواپیما جا گذاشت »



صدراعظم عصائی - والله ، بالله ، من نخست وزیرم !
دربان - اگه نخست وزیری پس عصات کو؟!

لالائی !

لا لا لا ، گل لاله
عصائی شاد و خوشحاله
سر... ما شیره میماله
کنیم گر پیش او ناله
عصارو میبره بالا
لا لا لا ، لا لا لا



اولی - به بینم ، این غریبه ؟
دومی - نه قربون شکلت ، این کشور ایرونه که ازبس
نخست وزیرش عصا زده اینجوری شده !!

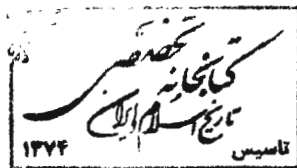
کلنک و عصا !

يك زمان اوسا علم خان باكلنك
برزمين ميزد هميشه دنك دنك
حال هوپيدا خان گرفته جای او
ميگذارد پای ، جای پای او
ليك جای آن کلنك ، اينك عصا
هست درمان تمام دردها !

بخش دوم



پپ ...



... دوم دفتر بنام پیپ پر از دود!

اولین کارتونى که از پىپ صدر اعظم در توفیق چاپ شد



صدر اعظم پىپى !


صدر اعظم پیپی!


❁ عکس بجگی صدر اعظم عصائی ❁

همانطور که اطلاع دارید ، مدتهاست «پیپ» جزو اجزاء لاینفک جناب صدر اعظم شده ، بطوریکه ممکن است ایشانرا بدون «لیلا خانم» ببینید ولی بدون «پیپ» فمی بینید !!

ازچندی قبل ، کاکا توفیق به خبرنگاران سرویس مخفی روزنامه دستور داده بود کوشی کنند تا به منشاء این اعتیادسفت وسخت صدر اعظم به پیپ ، پی ببرند ولی سرویس مخفی هرچه بیشتر می جست کمتر می یافت تا اینکه هفته گذشته وسیله « مؤذن مسجد سلطانی تهران » عکس زمان کودکی جناب نخست وزیر بدست کاکا توفیق رسید که خیلی ازقضایا را برای ما روشن کرد! شباهت این دو عکس واقعاً اعجاب انگیز است ومامطمئن هستیم که تماشای این دو ، موجب تعجب همه مردم وحتى خود صدر اعظم عصائی خواهد شد ! ولی از آن مهمتر! کشف منشاء اعتیاد ایشان به پیپ است که مدتها برما وشما مجهول مانده بود! یکبار دیگر به دو عکس صفحه مقابل نگاه کنید ... شما فکر میکنید آقای صدر اعظم با زمان بجگی شان کوچکترین فرقی کرده اند ؟ ما که فکر نمیکنیم!



عکس دوران کودکی



عکس زمان صدارت

«غلامیاده»

«عشق صدر اعظم»

مشنوای پپ که غیر از تو مرا یاری هست
 «با شب و روز بجز فکر توام کاری هست»
 بکنند دم و دودت نه من افعادم و بس
 که بهر حلقه دود تو گرفتاری هست
 و گریگویم که مرا با تو سر و کاری نیست
 «کاکا توفیق» گواهی بدهد کاری هست
 گر بتو پپ عزیزم نزنم يك چه کنم؟
 همه دانند «امیر» آدم بی یاری هست
 نه من ای پپ فقط عشق تو میورزم و بس
 که چو من سوخته در دور تو بسیاری هست
 چه توتونی بتو ریزم که مرا لول کند
 «گنت» و «دور» را نتوان گفت که مقداری هست
 عشق بر پپ و عصا را نتوان کرد نهان
 «داستانی است که بر هر سر بازاری هست»

نخست وزیر پپیش را در دستوران چیت نیک که
 باتوق رجال است جا گذاشت» - جراید
 گمشده

پپ اینجانب صدر اعظم عصائی با این مشخصات :
 سیاه رنگ - سروته نقره ، با توتون مالیده که دود از
 کله اش بلند میشود ، چند روز است در حوالی دستوران
 چیئنیک گمشده . هر کس نشانی اذاو دارد به نشانی زیر
 اطلاع دهد و خانواده ای را اذنگرانی نجات دهد. تهران
 نخست وزیری - قسمت پپهای گمشده - مشاور پپهای گمشده .

« برادر نخست وزیر هم به پیپ کشی
علاقه زیادی پیدا کرده » - مطبوعات



مادر صدراعظم عصائی - ننه صد دفعه بهش گفتم
با امیرعباس راه نرو آخرش پیپ کشت میکنه ، نشفت !

«دودختر پیپ کش در لندن
مبارز پیپ کش می طلبند»
- جراید

مبارز !



« نخست وزیر هنگام گرفتن عکس با
دختران دانش آموز در میان آنها گم شد،
- « اطلاعات »



گم شده؟!

پسر بچه ای ۵۰ - ۶۰ ساله صاحب عکس بالا بنام
امیر عباس شهرت هویدا اهل تهران - شیراز - ماکو -
کردستان و غیره ... که عصائی هم در دست دارد از روز
سه شنبه گذشته هنگام بازدید از يك دبیرستان دخترانه تا
بحال گم شده و خانواده اش از او خبر ندارند و احتمال زیاد
میرود همانجا میان دخترها جا خوش کرده باشد !
هر کس از وی اطلاع دارد لطفاً به آدرس « تهران
کاخ نخست وزیری - مشهدی قربون دربون » اطلاع دهد
و مادری را از نگرانی نجات بدهد .

حاجیه خانم هویدا

«نخست وزیر گفت: توتون من دست مالی شده ایرانی است»



صدراعظم - توهم وابسته توتون مالی او مدی ؟
کلاه سیلندری - خیر قربان !



اولی بدومی - خیلی آدم احساساتی آیه ... هر وقت
یاد گرفتاری های مردم می افته دود از پیش بلند میشه !!

« نخست وزیر روز بروز
ورزیده تر میشود. » - جراید

حالت دلخوری

يك روز مشاور هـو پيدا
ديدی كه جناب صدراعظم،
اخم و فـسـرده حال و تنها
يك گوشه نشسته زار و در هم
پرسيد كه خاطر مبارك
از چیست چنین ملول و پرغم؟
از كثرت كار سخت سنگين
حتمأ شده ايد خسته اين دم
در پاسخ او بگفت عصائی :
- نه ، گشته تو تون پيمـن كم
م - نورانی



پیش بینی هیکل نخست
وزیر در سالهای آینده

انصاف بده

« گیوه سینجونی، »

ای پپی شهر ! از تو بیدار تریم
با اینهمه واكسن از تو بیمار تریم
تو وعده بما دهی و ما گوش كنیم
انصاف بده کدام بیکار تریم

« نخست وزیر گفت توتون ایرانی را اول
مومالند بعد میساید و سپس دریخچال میگذارند که
عطروطعم توتون فرنگی بدهد! » - چرایی



صدراعظم عسائی (با عصبانیت):
- کی توتون مالیده منوورداشته جاش نمالیده گذاشته!؟

د سراننده : بز بږندی،

به آهنگ «حوریه» قاسم جلی بخوانید .

پی پی یه (پیمیه !)

اون فراوونی که میگفتی چه شد ؟ پی پی یه !

جنس ارزونی که میگفتی چه شد ؟ پی پی یه !

دیدي آخر تو چا خانی پی پی یه عاشق نطق و بهالی پی پی یه !

پس چی شد اون نون و آبت - وعده های بسی حسابت

شد یقینم برده خوابت

(موزیک)

مشکلاتو گفתי آسون می گنم ، پی پی یه !

مخلقا از خود شادو خندون میکنم ، پی پی یه !

دیدي آخر هر چی گفתי کشکی بود !

وعده هایت کشکی بود و پشکی بود !

من دیگه حرف کو باور کی گنم چون کل اکبر - مثل تو منم میشم گر

(موزیک)

شد تو تون مالی همیشه کار تو ، پی پی یه !

دلخورم من خیلی از رفتار تو ، پی پی یه !

ایکده دالم فکر خوابی پی پی یه - دلخور از حرف حسابی ، پی پی یه !

هر چی که گفתי شنیدیم - از تو چون خیری قدیدیم

دنبال لون هی دویدیم

(موزیک)

من به فکر گوشت و فون سنگم ، پی پی یه !

عاشق آب گوشتیم و دمپختیم ، پی پی یه !

هیچ به فکر ما نباشی ، پی پی یه !

قلب ما رو میخراشی ، پی پی یه !

من ز اخلاقت شیکارم - از کارات سرد در نیارم - زینجهت فکر فرارم



«نخست وزیر گفت من توتون ایرانی می‌کشم
و برای عمل آوردن و معطر کردن توتون
خود روش مخصوصی دارم» - اطلاعات

مخبر توفیق ! - قربان روش مخصوص شما چیه ؟
عسائی - والله خیلی ساده‌اس : ۹۹ درصد هم توتون فرنگی قاطیش میکنم !!!

توتون در شعر شاعران «مراحم»
 ما بدین در، نه پی کسب فنون آمده ایم
 بهر مالیدن آن کیسه توتون آمده ایم
 «تخم الشعرا مالیری»
 از غم «لیلا» نه دردشت جنون افتاده بود
 سالها مجنون بدنبال توتون افتاده بود
 «شیخ صدرالدین عصائی»
 «اگر آن عهد شکن بر سر میثاق آید»
 با دو بسته توتون و ، با چپقی جاق آید
 «دودکی الشعرا»
 «چو فردا بر آید بلند آفتاب»
 تو اول توتون خودت را بساب
 «حکیم غون بتونی»
 خداوندا بدود پپ مخلص
 ز ما بگذر، توتون دیدی ؛ ندیدی
 «بابا عباس اعیون»
 تا میان چپق از کیسه توتون میریزد
 «قطره قطره دلم از دیده برون میریزد»
 «بی کمال الدین دیلمقانی»



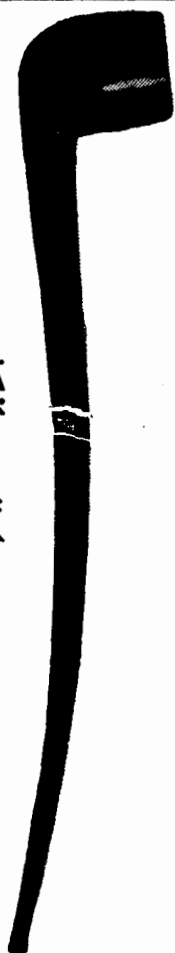
«لخت وزیر پپ خود را در رستوران
 چیت نیک است کم کرد» - جراید

بدون شرح

« پیپ صدراعظم قبل از کشیدن »



« پیپ صدراعظم بعد از کشیدن »



حکم انتصاب

جناب آقای امیرعباس هییدا - بنا بر آن اصل
کلی که برای بهبود امور مملکت ازهر کسی باید در
رشته تخصصی اش استفاده کرد ، بموجب این حکم
بدون حفظ سمت فعلی (صدارت) بریاست اداره توتون
سایب بنگاه کل دخانیات منصوب میشوید . حقوق و
مزایای شما از تاریخ اشتغال بکار از محل کسر بودجه
سال ۴۵ قابل پرداخت میباشد !
غیر نخست وزیر! .. « کاکا توفیق »

یاران صدر اعظم

ای مونس و همدم دهانم	ای پپ قشنگ و بی زبانم
همراز عصای نیمدسته	ای دود تو حلقه حلقه بسته
وی گرمی تو چو آتش تب	ای رنگ تو چون سیاهی شب
رازی بتو گفته ام بناچار	روزی که خریدمت ز بازار
باید که لب به لب گذارم	گفتم بتو چونکه زن ندارم
مفقود شوی و یا بسوزی	افسرده شوم اگر که روزی
یاری نبود مرا بدنیا	چون جز تو و این عصای زیبا
« لوطی خاکی »	

نخست وزیر گفت: من برای عمل آوردن توتون ایرانی
 پیپ خودم، آنرا در کف دست میسایم و میمالم و در
 یخچال میگذارم و سپس از آن توتون عالی و معطر
 میسازم * - جراید



بدون شرح!

« نخست وزیر پیپ خود را در « دستوران
 جیت نیک که با تونو رجال است هم کرد » - جراید



پیشخدمت به صدراعظم عصائی :
 - قربان غصه نخورین ، سرعصائون سلامت !

پیپ من !

پیپ من است درهمه احوال یار من
 دائم نشسته کنج لب ، این غمگسار من
 بھر که بنگری پی کاری روانه است
 اما فقط کشیدن پیپ است کار من !

بخش سوم

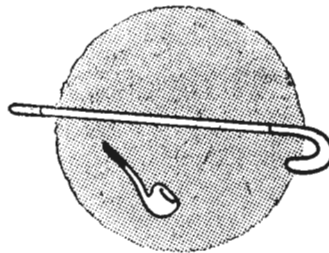


عصا - پيپ - گل ميخاك
عينك وغيره

خواجہ .پپ الدین کہ یار مردم است
طالب آغاز بخش سوم است !

پیپ من و عصای من • جو جہد کتر،

نور من و ضیای من ، عشق من و صفای من
 مونس دلربای من ، پیپ من و عصای من
 یاور دست و پای من ، همدم دودزای من
 آتش واژدهای من ، پیپ من و عصای من
 نای من و نوای من ، هم سروهم صدای من
 دلبر باوفای من ، پیپ من و عصای من
 مشفق و آشنای من ، یار نکو لقای من
 خوشگل و دلربای من ، پیپ من و عصای من
 فرمن و کیای من ، هم برو، هم بیای من
 شینی گرانبهای من ، پیپ من و عصای من
 درد من و دواي من ، چون من و چرای من
 جمله همین دوتای من : پیپ من و عصای من



الك دوا لك صدر اعظم عصائی !!

بارنگ مخصوص ضربی بخوانید : «شاگرد تنبل»

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون ؟**

اومد پیش من ملت و گفتش که : داداش جون

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون !**

گفتش که : گمونم توئی صدراعظم ایرون ؟

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون !**

گفتش : که شب و روز پی يك لقمه نوم

گفتم : **نمیدونم ، نمیدونم ، نمیدونم !**

گفتش : میخوری چونکه خودت بره بریون ؟

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون !**

گفتش : که بگو برنامه تو واسه من چیس ؟

گفتم : **خوب وعاليس ، خوب وعاليس ، خوب وعاليس !**

گفتش : که یقین وعده میدی فت و فراوون

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون !**

گفتش : وزرايت چی میکن از من وحالم ؟

از لنکی سورات من و ضعف ریالم ؟

حتماً بتو گفتن که بود میزون میزون ؟

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون !**

گفتش : که تو صدراعظمی و خرج نداری

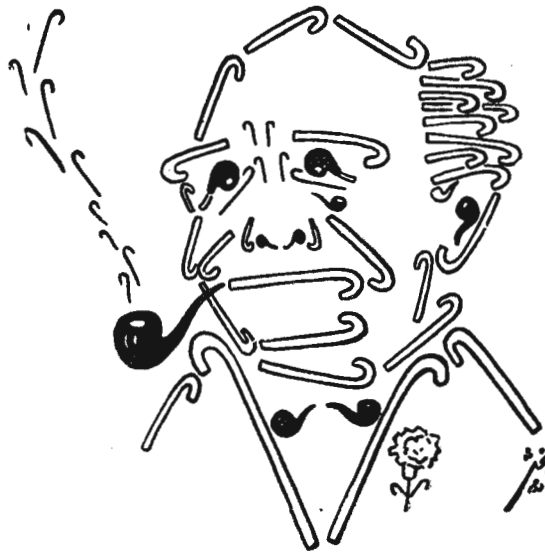
گر بگذری از پیپ و عصا برج نداری

اما منم از خرج گرون زار و پریشون

گفتم : **بله قربون ، بله قربون ، بله قربون !**

←

گفتش: که میخوای قرض کنی باز دیگه امسال
 با رنج زیاد مثل پیرار سال یا که پارسال ؟
 از انگلیس و آلمان و آمریکا و ژاپون ؟
 گفتم : بله قربون ، بله قربون ، بله قربون
 گفتش : «بله قربون» های تو کرده منو منگ
 از دست تو آخر میزنم کله مو بر سنگ
 آخه «بله قربون» مکه میشه واسه من نون ؟
 گفتم : بله قربون ! بله قربون ، بله قربون !!



« صدراعظم عصائی و پیبی ! »



« گویند مرا چو زاد مادر » « پیپ، گوشه لب گرفتن آموخت
 دستم بگیرفت و با «عصا» برد « تا شیوه راه رفتن آموخت،
 « الفاظ نهاد بر زبانم » تا وعده به خلق گفتن آموخت
 با روده درازیش شب و روز پر گفتن و کم شنفتن آموخت
 هرگونه حقایق زمان را از خرد و کلان نهفتن آموخت
 « پس هستی من ز هستی اوست،
 « تا هستم و هست دارمش دوست،



اشتباه لپی!!

نخست وزیر در جواب مأمور سرشماری که پرسیده
بود، سواد نوشتن و خواندن دارید؟ گفت: «تقریباً»!

تقریباً «شاعر تنبیل،

بنده ام با سواد ، تقریباً
مانده درسم بیاد ، تقریباً
صد عدد پیپ و صد عصا دارم
نیست خیلی زیاد ، تقریباً
صدراعظم به ملک ایرانم
نیستم نامراد ، تقریباً
بوده ام ترک و کرده ام حال،
اهل شهر میرزاد ، تقریباً
میدهم وعده از چپ و از راست
با دو صد جیغ و داد ، تقریباً
نیستم خوش لباس و خوش سرو وضع
جان مثنوی جواد ، تقریباً
کت و شلوار من اگر تنگ است
هست کفشم گشاد ، تقریباً
بنگردد سوی پیپ من ، یارو
با لجاج و عناد ، تقریباً

کاکا :

بابا و لکن ، سرمرا بردی
کله ام کرده باد ، تقریباً

نارساست ۱۹

خوش نماست	پیپ ، اگر بر لب و دندان ماست
جانفزاست	دود ، گر از سینه ما بر فضاست
لاجرم .	گشته هوا خرم از این دود و دم
پر بهاست	باد هوایی که غذای شما است
شاد و مست	بنده عصا را چو بگیرم بدست
کله پاست	شیر ژبان ، پیش وجودش فناست
بهترش ،	بوسه بزد هر که به پا و سرش
مثل ماست	چونکه دگر جاه و مقامش رواست
شوخ و شنک	طرفه عصائیت ظریف و قشنگ
دلرباست	در همه اکناف جهان صد است
در نهفت	دید ، یکی دسته آن را و گفت
پر اداست	صاحبش حتماً یکی از اغنیاست
گوش گیر	پیپ و عصا راست اثر ای امیر !
نا رساست	شعر که درباره پیپ و عصاست

اندر فضیلت گل میخک !

هپی‌دا را پرسیدند: با چند فضیلت که گل نسرین
را هست گل میخک را چرا بر سینه زنی ؟ گفت: گل میخک
را از آن برتری دادم که چون بهر سرای فرود آیم بر دیوار
بکوبم و عصایم بروی آویزم !

«ملایبگی»



چگونه میتوان سی سال جوانتر شد ؟
 کمپانی «آی بی معرفت» مبتکر زیباترین کیسهای
 مصنوعی برای خانمها ، مفتخر است که با استفاده از
 تجربیات متخصصان فن زیبایی ، و با تهیه هیرگیس
 (HAIR GIECE) راه را برای تجدید دوران
 جوانی آقایان نیز هموار ساخته است !



قبل از هیرگیس ! بعد از هیرگیس !
 دقت در تصویرهای فوق موجب تحسین شما
 می شود ! زیرا صاحب آنها (صدراعظم عسائی) در دو حالت
 قبل و بعد از استفاده از هیرگیس نشان داده شده است .
 هیرگیس زیبایی و جوانی را باز میگرداند و غبار
 پیری را از چهره شما میزداید !

تبلیغات توفیق

ش - ۲ - ۱۴۵۷

مایل به مکاتبه

جوانی هشتم میانه سال ؛ چهل پنجاه ساله، صبحها بد اخلاق و بقیه اوقات روز خوش اخلاق ، قدمیانه بالا ، بدون هیچ اعتیاد بجز پپ و عصا ، علاقمند به ۳۰ ههك ، شيك پوش با لباسهای ده سال پیش ، با شغل كم در آمد نخست وزیری از زور بیکاری حاضرم در اوقات اداری با دخترها یا پسرهای خوب که مثل خودم بیکار باشند سر و دهن بدهن بگذارم ! جوان پنجاه ساله

فرق بین

كلنك وعصا !

روزنامهٔ مرد مبارز نوشته بود که در ضیافت بیمه‌های اجتماعی ، خبرنگاری از آقای «خوس خوسانی» می - پرسد که «كلنك نخست وزیر كلنگی بقول توفیق چه فرقی با عصای نخست وزیر عصائی دارد؟» و جناب «خوس خوسانی» هم پس از يك خندهٔ ملیح ! در پاسخ میگویند :
- «بالاخره هردو را زمین میزنند ، منتها یکی خراب میکند و یکی برعکس نقطهٔ اتکاست» !



تک بیت

پیپ و عصای خوشگل و لاک الکی و شیک
 «این هر دو در کشاکش دوران کشیدنی است!»



« در فضیلت عاقبت اندیشان »

... و چون وزیر دارائی از کابینه قبلی به
 صدارت عظمی رسید، همچنان خویشتن را به وزارت
 دارائی منصوب فرمود .
 پس آنگاه او را گفتند :
 - عات چیست که با يك دست دو هندوانه
 برداشته ای و خویشتن را در مقام صدراعظمی گرفتار
 مشغله وزارت دارائی نیز کرده ای ؟
 فیلسوفانه سری تکان داد و گفت :
 - طریق صواب در نزد عاقبت اندیشان همین
 است که من برگزیده ام زیرا که اگر بعد از صد و
 بیست سال به سرنوشت سلف خود دچار شدم و
 خواستند وزیر دارائی ام را بصدارت عظمی برگزینند
 مرا جانشینی لایق باشد تا رشته امورا هم نکسلد !

«مراحم»

صدراعظم عینکی

تا که چمت شد بعینک آشنا ، ای عینکی
دلربا تر آمدی در چشم ما ، ای عینکی
با عصا و پیپ بودی تاکنون مشهور شهر
این زمان با عینک و پیپ و عصا ، ای عینکی
در مثل گویند اگر عینک نمی آرد سواد
کرده این عینک قرا عالم نما ، ای عینکی
تازدی عینک بچشم خویشان ، شد آشکار
آنچه پنهان بود از چشم شما ، ای عینکی
بود از چشمان کم سوی تو پنهان عیب کار
شکر لله ، عیبها شد بر ملا ، ای عینکی
پای کوبان میرود از پیش چشمانت رژه
هر چه دادی وعده پا در هوا ، ای عینکی
چونکه «عینک» رازدی بر چشم ، «سمعک» هم بخر
تا که بهتر بشنود گوشت صدا ، ای عینکی
با عصا و عینک و سمعک در این تعمیرگاه
میشوی تعمیر از سر تا پیا ، ای عینکی

پیدا شده !

يك عدد عصا كه رنگ آن برنگ گل ميخك است و
عكس يك پيپ در روی آن كشيده شده و از براق بودنش معلوم
است كه صاحبش از بيكاري خيلي با اين عصا و رفته وبا
آن بازی کرده است در اول خيابان دولت آباد پيدا شده
صاحبش با دادن نشانی ميتواند عصا و ازها تحويل بگيرد.

مناظره

پیپ و عصا

گفتگو میکرد پیپی با عصا
کای دراز لند هور بد ادا
با هوپیدا بسته تارو بود من
در فضا هی میفرستد دود من
بند هستم لب نشین آن جناب
دود من داره فراوان پیچ و تاب
لیک تو با یکچنین ریخت قناس
پیش پایش دائماً هستی پلاس
در جواب پیپ گفتا آن عصا
تو چو بنز زائدستی دود زا
جای من پیوسته باشد مشتش او
لیک میسوزد ز تو انگشت او
این دم و دود ترا هر کس که دید
گفت از نفت آمده حتماً پدید
(تا که شد مابینشان صحبت ز نفت
دستی آمد آندو را برداشت رفت)

د هویدا نخست وزیر شدویت وزارت دارائی
را نیز خود وی عهده داراست . - جراید



- الو ، بفرمائید . . . با نخست وزیر کار دارین یا
با وزیر دارائی؟! ...

☆ نك بيت ☆

دانی که چیست دولت ؟ بر کرسی اش لمیدن
در دست عصا گرفتن ، وانگاه پیپ کشیدن

دم گاو!

هم پپ بدست آور و هم فکر عطا کن
 تقلید ز آقای رئیس الوزرا کن
 هر جاسخن حق بشنیدی ، سرخشم آی
 چون تیر زجا در رو و چون توپ صدا کن
 چون پول کنی پخش ، مرا نیز خبرده
 چون سفره کنی پهن ، مرا نیز صدا کن
 گر کوشش و کار است بگش از سرمن دست
 ور نقل و نبات است بمن نیز عطا کن
 ما جمله فقیریم و غریبیم و ضعیفیم
 یاد از فقرا و غربا و ضعفا کن
 خنک و خل و دیوانه و نادان همه جمعند
 ای دوست بیا رحم به دانائی ما کن!
 درد تو و من یافتن میز و مقام است
 این درد ، بدان دست شفا بخش دوا کن
 امروز مکن فکر خدا ، فکر خودت باش
 فردا که شدی خانه نشین ، فکر خدا کن
 تادست به شاخ است ، از آن میوه فروچین
 تا پای درآب است ، زهر سوی شنا کن
 حرفی مزن ای دل که دهد بوی سیاست
 این آن دم گاو است که گویند رها کن
 « خرومن لاری ،

« پیپ و عصای نخست وزیر به مبلغ ۱۵ هزار تومان فروخته شد! »



اولی بدومی - آدم با ارزشیه، کمپلت ۱۵ هزار تومن می ارزه !!

اسباب بزرگی؟!!

اولی - ... برادرم حالا دیگه بزرگ شده و باید سرپیری
«عصای» دست پدرم بشه .

دومی - پس رفیق ، توهم «پیپ» لبش بشو، بلکه بابات
بتونه نخست وزیر بشه !!

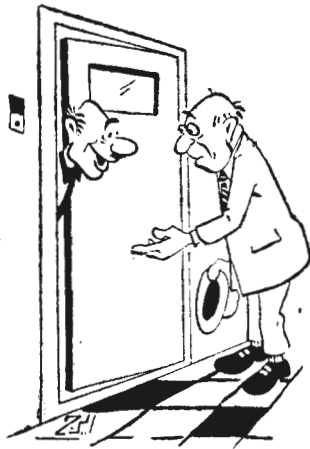
« مهندس یه متری »

عرب جون!

عرب جون آي عرب جون	عرب خوش قد و قامت
عرب نعمنا و ترخون	عرب شور و قيامت
عرب آب و عرب نون	عرب وعده پروني
عرب قد تو قربون	عرب فكر جووني
عرب وعده فراوون	عرب آدم خوب پوښ
عرب باغ تو شمرون	بكن درد دلم گوش
عرب خوشحال و خندون	عرب اهلا و سهلا
عرب ميزون ميزون	عرب آدم اهلا !
عرب پيپ تو بگردون	عرب جان كيف حالك ؟
عرب عصاتو بچرخون	عرب تاكي لك و لك ؟
عرب ساكن تهرون	عرب دارم شكايټ
عرب ليلي و مجنون	عرب از كار شركت
عرب چاق و عرب حال	ازاون مرد دهان بين
عرب مرد توتون مال	از اون شركت ماشين
عرب شنگول و منگول	خودش تو كاديلاكه
عرب حبه انگول (۱)	مزاجش پاك پاكه
عرب هسپنه اش گل	ديكه به فكر ما نيست
عرب هصاش لاک الكل	به فكر ما جرا نيست !؟

دلم تنگ و دلم تنگ
 سرم منگ و سرم منگ
 عرب کنج دلم ، آخ !
 عرب جون کسلم ، آخ !
 ز بسکه غصه خوردم
 عرب پیاکه مردم !

هویدا با حفظ سمت وزارت
 دارائی نخست وزیر شد



- همیشه خدمت «نخست وزیر» رسید!
 - نخیر، چون یک نفر دیگر خدمتونه.
 - کی؟
 - «وزیر دارائی»!

ز دل داد و ز دل داد
 از این مرد ذبل ، داد!
 عرب زوضع نون آخ !
 از این نون گرون ، آخ !
 عرب «خبوز» نداریم
 نه شب نه روز ، نداریم
 دلم خون و دلم خون
 غم و غصه فراوون
 حبیبم آی حبیبم
 فلوس ماگو تو حبیبم
 عرب حالم خرابه
 عرب دلم کبابه
 نه شغلی و نه کاری
 نه گاری و نه باری !
 شدم منتر و حیرون
 منم ویلون و سیلون
 روزا جام تو خیابون
 شبا جام تو بیابون
 زدم زور و زدم زور
 شدم رد توی کنکور
 به دنبال در آمد
 کف گیوه ور آمد !
 ز بس ناله کشیدم
 ز بس وعده شنیدم

از قلم افتاده در شماره ۲۷

نامه وارده :

ریاست محترم روزنامه توفیق الفکاهیة دامت
هوهرت العالی !

پس از عرض سلام و دعا محترماً بعرض میرسانم که
در کاریکاتور صفحه اول شماره ۲۷ آن روزنامه که
صدراعظم را بدون عصا و پیپ در مجلس دعا و ثنا کشیده
بودید خشم محافل عصائی را سخت برانگیختید تا آنجا که
مخاص بر آن شد که برای جلوگیری از هر گونه برخوردی
در راه رفع این غائله که احتمالاً ممکن بود دخالت ناوگان
هفتم راهم بدنیاال داشته باشد اقدام کرده عینک ذره بین ام
را به چشم گذاشته چهارچشمی روی میز وزیرمیز و سایر
دور و حوالی میز را (منظور میز خطابه ترسیمی در کاریکاتور
است) بدقت بگردم شاید از آن «گمشده» نشانی یافته و به
روشن شدن اذهان عمومی کمک کرده باشم اما متأسفانه با
تمام کوششی که کردم موفق نشدم و غفلتاً بخاطرم آمد که
نکند صدراعظم پیش از حضور در مجلس دعا و ثنا در جای
دیگر (که حتماً برای ایراد نطق و دادن وعده بوده)
تشریف داشته اند و عصای مبارک را آنجا جا گذاشته اند
ولی باز به این نتیجه رسیدم که عصا جزء لاینفک وجود
ذیجودشان است ! پس چطور چنین چیزی ممکن است ؟

باز بفکر کم رسید نکند یکی از ثنائورها در همان جلسه بر
 اثر صدائی يك لحظه از خواب پریده و متوجه عصا شده و
 و آنرا یواشکی بعنوان شوخی کش رفته باشد (البته باین
 نیت که با يك تیردو نشان زده باشد اول اینکه به نوائی...
 ببخشید، به هصائی رسیده باشد و دوم اینکه با داشتن آن
 شاید قرعۀ صدراعظمی بنامش زده شود) ولی اینهم قانم
 نکرد تا اینکه بر آن شدم که مراتب را کتباً بعرض مبارک
 رسانده توضیح بخواهم که آیا صدراعظم آنروز بدون عصا
 به مجلس دعا و ثنا آمده بودند (که بعقیدۀ محافل عصائی
 این باور کردنی نیست!) و یا اینکه کاریکاتوریست شما
 در چنان وضع و زمان خاصی! به کشیدن آن اشتغال داشته
 که پس از اتمام آن بدون آنکه متوجه (از قلم افتادن! عصا) باشد
 با عجله در حالیکه در يك دست لیفۀ تنبان و در دست دیگر
 آفتابه داشته «تیز و بز» برای رفع حاجت دویده. در
 اینصورت لازم است در اولین شماره آن جریده شریفه (در
 صورتیکه «شریفه» شوهر نکرده باشد!) مراتب را به
 استحضار خوانندگان گرامی رسانده و بعنوان «جبران
 مافات!» تمثال تمام مرصع سینما اسکوپى از عصای نامبرده
 را در صفحه اول شماره آینده با ذکر جمله «از قلم افتاده
 شماره ۲۷» منتشر سازید... زیاده عرضی نیست جز دوری
 عصا! - با احترامات فائقه «م - فضول آغاسی»

خواننده: ملوك ضرابی! سازنده - خاله رورو
به آهنگ: «نرمك نرمك از لب چشمه میآید.... رعنا!»

لنگان لنگان!

(بی زحمت اصل تصنیف را تو دماغی بخوانید و «به به» هارا هم
دسته جمعی جواب بدهید!)

لنگان لنگان مرد عصائی ، میآید (دستجمعی) به به!

بر لب دارد پوپ کذائی ، میآید به به!

بی خیاله به به!

سر حاله به به!

(موزیک)

وعده داده ، وضع من و تو خوب میشه به به!

گوشت ارزونتر ، ازالك و گوشت كوب میشه به به!

میده وعده به به!

ازرو معده به به!

موزیک

میگه بمردم ، خونه براتون میسازم به به!

رشوه خورارو ، من توی زندون میندازم به به!

چه حرفا ؟ به به!

چه چیزا ؟ به به!

(موزیک)

میگه ، میخنده ، آدمی شوخ و شیرینه به به!

عیبی که داره اون دوتا گوشاش سنگینه به به!

چه مامانه! به به!

خوش بیانه به به!

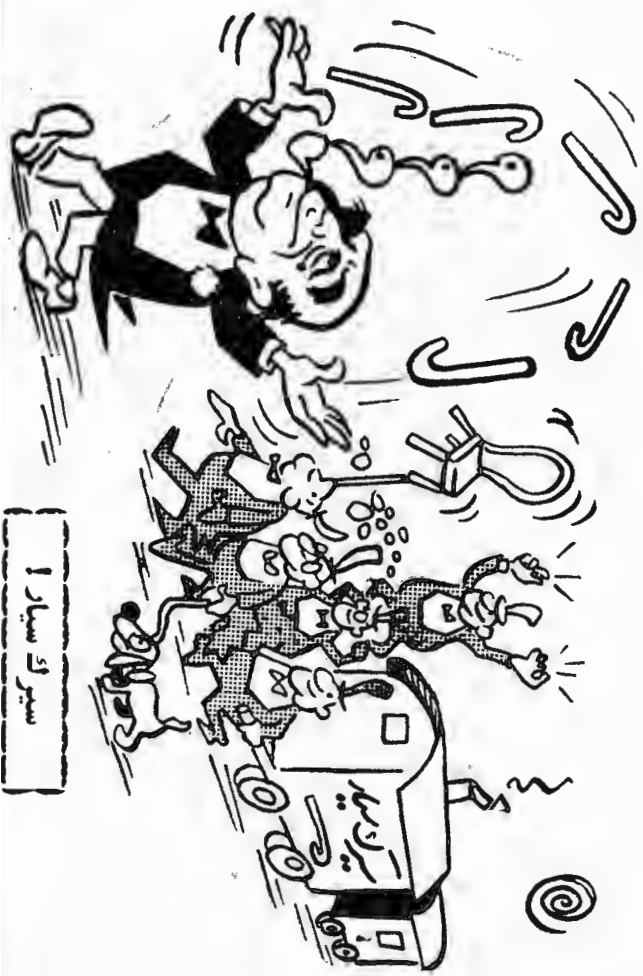
دعوی بیجا

شخصی دعوی صدراعظمی کرد او را گرفته و نزد هارون العاصی خلیفه وقت بردند. خلیفه گفت: تو را مدرک صدراعظمی چه باشد؟ گفت این عصا که در دست دارم. پرسید: دیگر چه؟ گفت پیم نیز دارم. پرسید دیگر چه چیز داری؟ گفت دیگر هیچ. هارون العاصی گفت: اینمرد را بیرون کنی که دروغ میگوید چه اگر صدراعظم بودی هر آینه وعده را که شرط اول صدراعظمی است از یاد نبردی!

چو «عباس» نباشد تن من مباد (!)

یکی از مجلات در بیوگرافی «عباس خان هویدا» وزیر دارائی وقت مینویسد:
... جمله معروف منصور در باره هویدا و معاون او دکتر فرهنگ مهر که: «اگر هویدا و فرهنگ مهر نباشند باید در این مملکت را بست» بخوبی مؤید این علاقه منصور به هویدا است.
توفیق آره، باید در مملکت را بست که يك وقت خدا نکرده وارد مملکت نشوند؟!

د فڅښت وزیر و هیات د ولس د در مسافرت اخیږ شات پر ای مردم خه شمزگی و لطیفه پړ د ازی کړ د لنډه - دروز نامه ما



سیرک سيار!

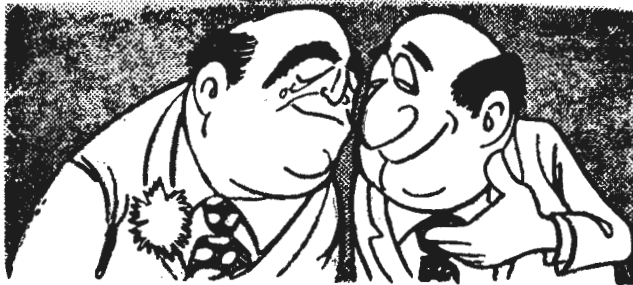
بخش چهارم :



احزاب - انتخابات -
مجلس و ...

اگر باشد ترا حب ریاست
مشو غافل ز اسرار سیاست

«رئیس تشکیلات حزب مردم گفت: من تعداد اعضاء حزب را میدانم ولی این خبر جزء اسرار حزب است و اجازه ندارم فاش کنم» - جراید

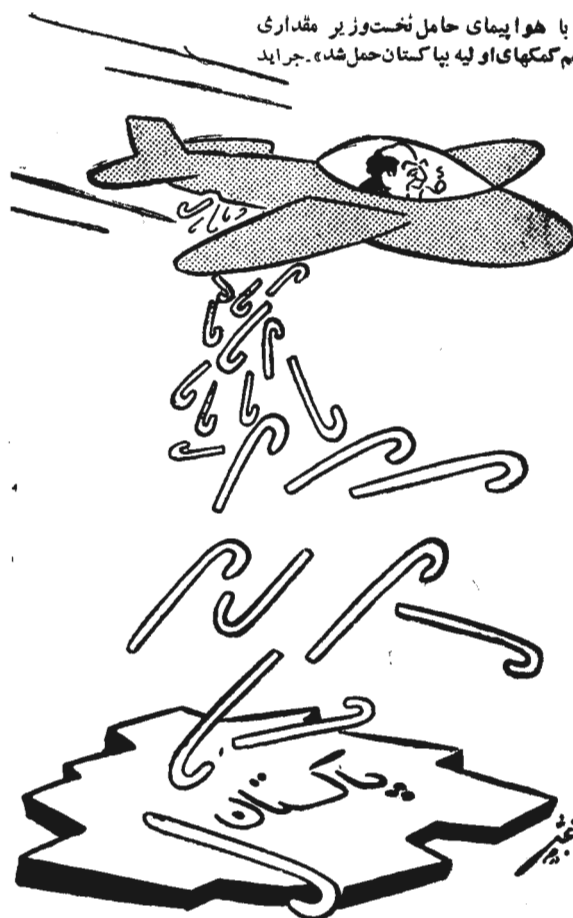


صدراعظم عصائی: حالا استثنائاً بمن بگو ببینم چند تا عضو داریم؟
رئیس تشکیلات حزب کژدم - ما و ما و نصف ما و نیمه ای
از حزب ما - گر تو هم با ما شوی ما جماعتی يك ميشويم!

راه حل ایرانی!

خبر مسافرت صدراعظم به پاکستان و مذاکرات او در باره «حوادث هندو پاکستان» در محافل و مصالحیت خارجی کمک، همی به پاکستان تلقی شد بخصوص که طبق نوشته جراید باطیارة حامل صدر اعظم مقدار زیادی دارو و قرص مسکن، به آنجا حمل گردید که برای «تسکین» آلام جنگ مفید بود! این محافل معتقدند که مصرف «آسپیرین» احتمالاً موجب خواهد شد که پاکستان بتواند خود را از «دردسر» جنگ آسوده سازد یا به يك جنگ «بی دردسر» برای مدتی طولانی ادامه دهد؟!

و با هواپیمای حامل نخست‌وزیر مقداری
هم کمکهای اولیه پاکستان حمل شد. - جراید



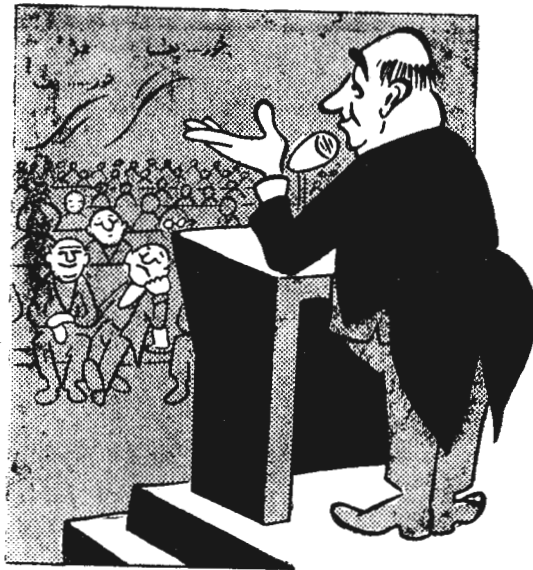
کمکهای اولیه صدر اعظم عسائی به مجروحین جنگ پاکستان !

« بعضی از وکلا در نظر دارند که سناتور شوند »



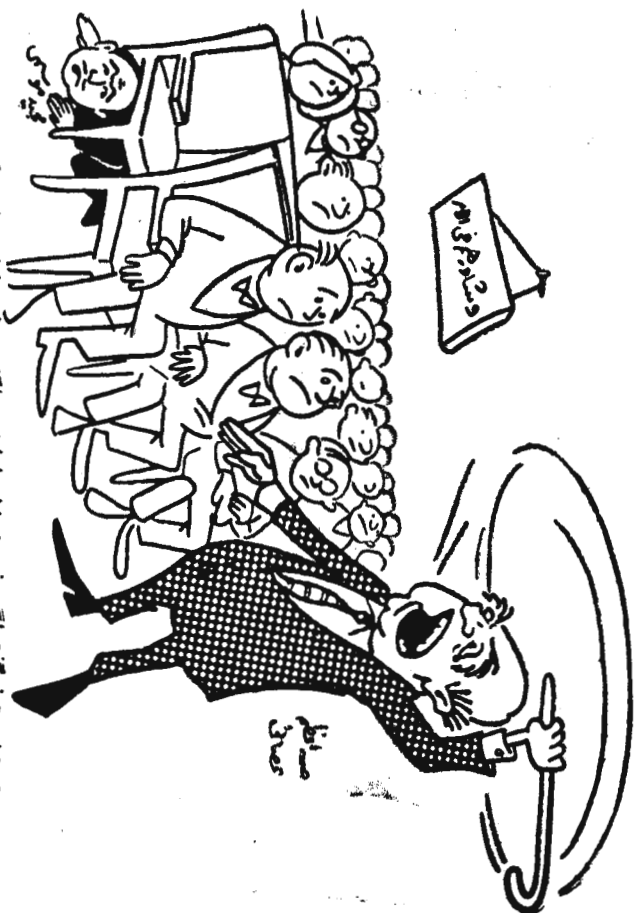
فسنجون - قربان ، ۴۱ «سناتور» مون نمیکنین ، یا
 «لوان تور» مون کنین یا «میهن تور» !
 هابی بی - قربان ما «تی بی تی» هم حاضریم بشیم !

« صدراعظم بعد از بازدید شهربانی گفت
از امشب راحت ترمی خوابم ۰۰ - جراید



سنا تور - حالا دیگه میشه گفت که دولت و مجلس واقعا با یکدیگر
همکاری دارند ... شبها دولت میخوابه روزها ما !

از بسکه هر کجا پی کاری دویده ام
همچون عصای مشتی هو پیداخمیده ام
«گوگو»



مهدی غصنی گفت اگر وضع همینطور ادامه پیدا کند دولت را استیضاح میکنم ۴۰ - جرایم
صدر اعظم عصائی - کی بود ، کی بود !!
مجتهد موسوی - هن نبودم ۱۹۱

و در انتخابات آینده کلافی که در آستانه ۶۰ تا ۷۰ سالگی قرار دارد ناموفقاً شانس موفقیت ندارد — جرابید



رجل هفتادساله — قربان! من دیگه با اجازه شما مرخص میشم ... از حالا به بعد بنده زاده شیشه‌ار تو منو میگیره ، خودش هم ده‌صنایع است احسنشو میگه!



کاکا - نظر شما راجع به جنگ هند و پاکستان چیه ؟
عصائی - والله من همیشه آدم بی نظری بوده ام !

نخست وزیر در بندرعباس گفت :
«من آدم محروم نمیشناسم» - جراید



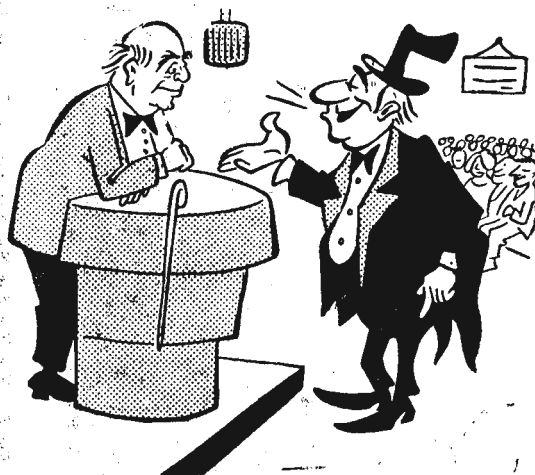
هدیه کاکا توفیق به صدر اعظم !!

د نخست وزیر قبل از انتخابات شوروی میروند
از دست منتظران و کاله ها راحت باشد - چراید



د ... اینا که از من جلو تر اومدن اینجا !!

«نخست وزیر اعلام کرد: برودی نان
و گوشت ارزان میشود» - جراید



نماینده بصدر اعظم عصائی - ما بنرخ گوشت کاری
نداریم فقط لوفو بفرمائید بچه نرخی باید خورد! ..؟

«نخست وزیر از اوضاع
مملکت انتقاد کرد» - جراید



ملت - بنده خیلی از شما
شرمنده ام که اوضاع خوب
نیست! ؟

و نخستوزیر کاندیدا هائی را که به او مراجعه
میکنند به حزب ایران نوین حواله میدهد .



کاندیدا - آی آقا ، ماهی شیشهزار تو من به من عاجز
بینوا کمک کنون .
سدر اعظم مصائی - برو خدا روزی تو جای دیگه
حواله کنه !!

اسباب تعجب!

گویند که چون قرارداد خرید ۱۶۰ هزار تن گندم از
ینگه دنیا بسته شد «کاگا» با تعجب از صدر اعظم پرسید: چگونه
است که اینبار نفت می‌دهید و در عوض گندم می‌گیرید؟ گفت
از آن جهت که آدامس و بادکنک موجود نیست و ناچار به
گرفتن گندم قناعت می‌کنیم!

ای وکیل

د م. صفاری،

چون جداگشتی ز دلدار ای وکیل
دست و پا کن بهر خودکار ای وکیل
بر سر راه عصائی، چون گدا
جا مکن در بیخ دیوار ای وکیل
توی رستوران مجلس ظهر و شب
خوب گشتی چاق و پروار ای وکیل
خفته بودی چارسال و ناگهان
گشته‌ای امروز بیدار ای وکیل
بی جهت می‌ایستی در بین راه
پیش صدر اعظم خبردار ای وکیل
دستمال را نمی‌باشد اثر
از برای خود نگهدار ای وکیل!
خواهشی هم گر ز صدر اعظم کنی
معذرت خواهد ز سر کار ای وکیل

« انتخابات در محیطی آرام انجام خواهد شد » — چراند

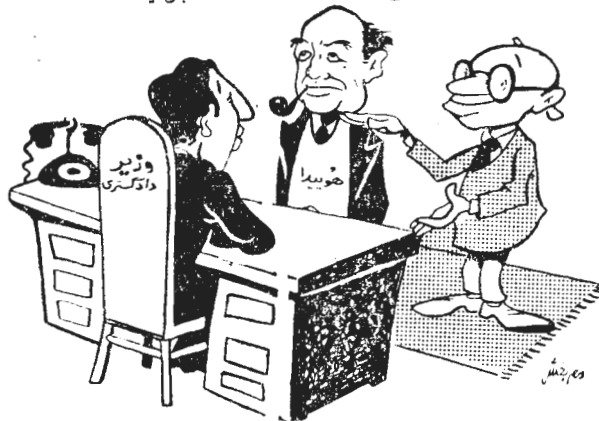


بدون شرح !

عزیمت به رومانی

جناب آقای صدراعظم برای يك هفته اقامت به رومانی تشریف خواهند برد .
ما ضمن ابراز خوشحالی از سفر معظم له توصیه میکنیم که جناب ایشان به مجرد ورود به رومانی، يك درمان کامل از اصلاحاتی که در یکی دو سال اخیر برای ما انجام داده اند ، قلمی بفرمایند وبعد مراجعت کنند !

«گذرنامهٔ مقروضین پس از کسب اجازه از مقامات قضائی صادر میشود.» - جراید .



« بعضی از نمایندگان که کاندیدا شدنشان از طرف حزب بعید
 بنظر میرسد اقدامات فردی را شروع کرده اند » - جراید



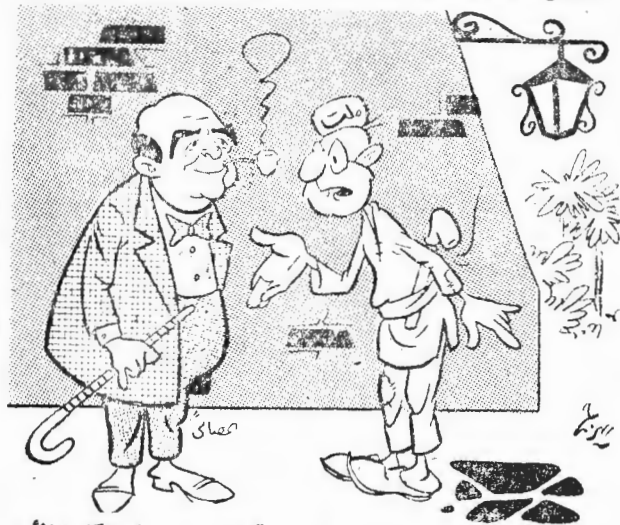
اقدامات فردی!

نخست وزیر در جلسه رؤسای انجمن شهر گفت : «من
 شما قول میدهم همه کارها اصلاح خواهد شد چون
 برای این کار سرمایه و عشق و تقوی و علم موجود
 است ... فقط به ما وقت بدهید» .



- چرا اینها این شهزار و پونصد ساله هیچ کاری
 نکردن ؟ ..
 - ... برای اینکه وقت نداشته اند !!

دوومین کار خانه ذوب آهن ایران تأسیس میشود - جراید



ملت بصدر اعظم عصائی - قربان پس اون کارخانه
اولی که حرفش بود چی شد؟!
عصائی - هنوز حرفش تموم نشده !!

رفع سوء تفاهم

آقای صدر اعظم در سالروز تأسیس حزب ایران نوین گفتند:
تا سال دیگر حزب ایران نوین تا قلب روستا ها
پیشرفت خواهد کرد. از شما چه پنهون با وعده و وعیدهای
که قبلاً داده شده بود ما فکر میکردیم که تا سال دیگر
«ایران نوین» تا قلب روستا ها پیشرفت خواهد کرد یعنی
همه جای مملکت « نوین » خواهد شد اما با توضیح آقای
صدر اعظم رفع سوء تفاهم شد و فهمیدیم که اول حزب تا قلب
روستا ها پیشرفت خواهد کرد بعد ایران نوین !

يك شاخ بز (۱)

برنامه ۱۹۶۶ (الف)

به چه کار آیدت زده نان، ورقی
چونکه در تن نباشدت رمقی
فکر موشك و یا سفینه بكن
خشتك خویش، وصله پینه بكن
این بارسخن از «هوپیدا» ملقب به «مجنون عصائی»،
شاعر (۱) بزرگ معاصر است که سالها از عشق «لیلی» عصا-
زنان دست به دامان پیپ زده و سرتاسر آسمان را بنزوار
از دود توتونی که خود میمالید، پر کرده است. «هوپیدا»
از اینجهت عصا را دوست دارد که یادگار جور و جفای
لیلی اوست و خود در اینباره خطاب به او چنین میگوید:
(صدای زر زر ویلون ...)
مرا از جور خود کردی عصائی
عصا دادی بمن، از بیوفائی
شکستی پای من را در تصادف
چرا رانندگی کردی هوائی ۱۹
عصا را دوست میدارم از آنرو
که باشد یادگار آشنائی
مجنون عصائی هر کجا فرو آمد نغمه «وعده» را
را چنان سرداد که هتك بر احوال مردمی که این وعده

را گوش میدادند بسوخت و بال مرغ هوا بریخت .

بهرجا با عصا . میشد روانه

به پیش بك همی زد عاشقانه

سپس میرفت پشت میز فی الحال

بساط نطق می آمد میانه

به نطق خویش میگفت او به مردم

شده هر مشکلی حل ، این زمانه

کنون ما عازم افلاك هستیم

پی تسخیر جو بیکرانه

(صفحه .. گنج قارون نمیخوام .. مال فراوان نمیخوام ...)

از آیات بالا چنین برمی آید که دهوپیدا را شکم

سیروکله پرتدییر (۱) بوده است زیرا برای مردمی که

دیزی آبگوشتشان عتیقه شده و گوشتکوبشان مصرف لفظی

پیدا نموده میخواهد موشك فضا پیما تهیه نماید و به دانش

آموزانی که با فروش افر و خاک انداز شهریة کلان مدرسه

را فراهم کرده اند دستور داده است قاروقو شکم را ناشنیده

انگاشته باصوات کرات آسمانی گوش دهند . و یکی از شعرا

در این زمینه او را چنین نصیحت کرده است :

ایکه با موشك خیالی خوش

عازم کهکشان پی گشتی

مشکل نان و آب را حل کن

ماه و مریخ ، پیشکشت ، مثنی

اجراکننده: احسنت باین صراحت لهجه، آفرین!
ولی بشما یادآوری میکنم که به قول خواجه حافظ شیرازی
«مجو درستی عهد از جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است»
آقای عصائی «ت» بدهید.

عصائی:
تا جهان باقی و کرسی صدارت باقی است
غم عالم همه پشم است، خوش و دلشادم
- آقای فسنجون لطفاً «میم» بدهید.
فسنجون:

ما دهان خویش را با سوزن و نخ دوختیم
تا که يك خروار پول بی زبان اندوختیم
اجراکننده: بسیار بسیار عالی بود: گویا این کار را با
همکاری دوست خود اوس عباس خیاط انجام داده اید؟
آقای اوس عباس شما هم باید «میم» بدهید.

اوس عباس: من . . . من . . . من . . .
اجراکننده: پنج ثانیه بشما مهلت میدهم که «میم» بدهید
اوس عباس: کمی سکوت میکند بعد میگوید:

من كلك بودم و در كنج دكان چایم بود
اسكن آورد در این باغ سپهسالارم

اجراکننده: متأسفانه چون سکوت شما طولانی شد
نمی توانیم از شما قبول کنیم. ضمناً توجه داشته باشید که
سکوت همه جا به نفع آدم نیست.

حضور محترم آقای اوس عباس که يك ضرب از مسابقه
مشاعره کنار رفتند، برندگان ما آقای عصائی و عقل کل آقای
فسنجون هستند.

فسنجون: ازا اجراکننده این برنامه کمال تشکر را دارم.
صدر اعظم: منم بهمچنین.

اجراکننده: خدا حافظ همگی تا هفته بعد.

پایان

منتظر کتابهای بعدی توفیق باشید

طابع و مؤلف: «خدن»

برای تنویر فکرو پرورش ذوق شما ، برای تفریح و سرگرمی شما
برای انبساط خاطر شما ، و برای رفع خستگی جسمی
و تجدید قوای روحی شما

مؤسسه



■ هر هفته :

« روزنامه توفیق »

■ هر ماه :

« ماهنامه توفیق »

■ هر سال :

« سالنامه توفیق »

■ شب عید :

« کارت تبریک توفیق »

■ و هر چند وقت یکبار :

« کتاب توفیق »

را منتشر میکند .



هیچ وقت نشریات توفیق را فراموش نفرمائید !



کتاب‌تربیتی

ملانصرالدین

نخستین مجموعه مصور از معروف‌ترین و شیرین‌ترین لطیفه‌های
ملانصرالدین بطریقه کارتون



با ضافه
لطیفه‌های منتشر نشده ملا

بزودی منتشر میشود

این کتاب مجموعه‌ای کاملاً ابتکاری است که برای اولین بار در ایران
منتشر میشود

قیمت : تا اطلاع ثانوی مجهول !



کتاب‌توقینا

شیرین‌ترین و جذاب‌ترین کتابی که تاکنون دربارهٔ «جنس لطیف»
نوشته شده است

ششمین نشریه «کتاب توفیق» که تاکنون «بعللی» منتشر شده

چاپ دوم



مجموعهٔ صدها : لطیفه ، شعر، کارتون ، داستان ، مقالات فکاهی ،
نکته و شوخی - دربارهٔ جنس لطیف

کتابی که چاپ اول آن در همان روزهای اول نایاب شد و هر جلد
آن «اگر پیدا شود» تا بیست و پنج برابر قیمت یعنی «۵۰ تومان»
خرید و فروش میشود .

کتاب دختر حوا در آینده نزدیک منتشر میشود

نشریات منتشر شده توفیق

■ کتاب فرهنگ توفیق : « بها : ۲۰ ریال »

نخستین دیکشنوگرافی دنیا به قطع «بغلی!» داری ۴۳۱۵ واژه فکاهی انتقادی «به ترتیب القباء» - و صدها کارتون و لطیفه - در دو جلد

■ کتاب دمب گربه : « بها : ۲۰ ریال »

مجموعه ۲۰ داستان فکاهی انتقادی از شیرین ترین داستانهای قدیم و جدید توفیق

■ کتاب جدول و سرگرمی توفیق :

شامل ۶۰ جدول فکاهی و انتقادی و دهها شعر و کارتون و نکته و چستان .

« بها : با کاغذ معمولی ۲۰ ریال - با کاغذ سفید ۳۰ ریال »

■ کتاب تخم جن :

مجموعه صدها : لطیفه - شعر - بحر طویل و کارتون در باره بچه ها

« بها : ۲۰ ریال »

■ کتاب شوخیهای سینمایی :

مجموعه ۲۸ کارتون از مشهورترین هنرپیشگان جهان و صدها لطیفه و نکته سینمایی .

« بها : ۲۵ ریال »

■ کتاب حضرت فیل :

مجموعه ۱۲ داستان جذاب و فکاهی از بزرگترین طنز نویسان دنیا

« بها : ۲۰ ریال »

■ کتاب فسنجون نامه :

مجموعه اشیرین ترین شوخیها ، متلک ها ، اشعار ، لطیفه ها و کارتونها

منتشر شده و منتشر نشده درباره «فسنجون» مشهورترین وکیل دوره ۲۱

■ کتاب عصا نامه : « بها : ۲۵ ریال »

برگزیده جالبترین و شیرینترین کارتونها و مطالب چاپ شده در توفیق

دوباره «ضد اعظم عصائی»

■ سالنامه توفیق (شماره های : ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸)

« هر جلد : ۴۰ ریال »

■ کارت تبریک توفیق (۲۰ نوع مختلف با پاکت)

« هر يك کارت با پاکت : ۱۰ ریال »

اگر هر يك از كتابهاى توفيق را برای خود لازم دارید یا بصورت کادو برای کسی میخواهید بفرستید ، برگ درخواست زیر را پر کرده در پاکت سر بسته ، به آدرس :

« تهران - روزنامه توفیق - کتابخانه توفیق »
پست کنید . بلافاصله کتاب یا کتاب های درخواستی با پست بآدرس مورد نظر ارسال خواهد شد .

برگ درخواست کتاب توفیق

لطفاً کتابهایی را که در زیر ضربدر (X) زده ام بنام

آقای خانم به آدرس

بفرستید . بابت پستی آن مبلغ ریال
نشده در داخل همین پاکت ارسال شد .

نام درخواست کننده :
آدرس :

۱- چون ماژلم کتابهای زیر با پست سفارشی ارسال شود ۵ ریال
تمبر باطل نشده نیز بابت هزینه آن در داخل پاکت گذاشتم .

□ چون کتابهای زیر بعنوان هدیه از طرف اینجانب فرستاده میشود
لطفاً نام اینجانب بعنوان فرستنده ذکر شود و بصورت « کادو » بسته بندی گردد .

کتابهای منتشر شده توفیق :

- ☐ کتاب فرهنگ توفیق (جلد اول) «فلا نیاب است»
- ☐ کتاب فرهنگ توفیق (جلد دوم) بها : ۲۰ ریال
- ☐ کتاب دمب گربه بها : ۲۰ ریال
- ☐ کتاب جدول و سرگرمی توفیق بها : ۲۰ ریال
- ☐ « » « با کاغذ سفید بها : ۳۰ ریال
- ☐ کتاب تخم جن بها : ۲۰ ریال
- ☐ کتاب شوخیهای سینمایی بها : ۲۵ ریال
- ☐ کتاب حضرت قبل بها : ۲۰ ریال
- ☐ کتاب فتنه چون نامه بها : ۲۵ ریال
- ☐ کتاب عصا نامه بها : ۲۵ ریال
- ☐ سالنامه توفیق شماره های ۲ تا ۶ هر جلد بها : ۴۰ ریال
- ☐ کارت تبریک توفیق (دو ۲۰ نوع با پاکت) هر نسخه بها : ۱۰ ریال

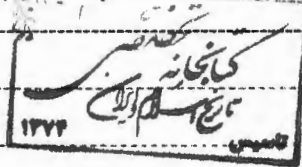
این کتاب به این آگهی پیوسته شده و چنانچه بریده شود کتاب را ناقص نمیتواند کرد

« برك تقاضای اشتراك نشریات توفیق »

روزنامه توفیق - قسمت مشترکین

لطفاً نشریه زیر را بمدتی که جلوی آن در داخل مربع (□)

ضربدر (X) زده ام به این اسم و آدرس بفرستید :



(برای اشتراك خارج از كشور نشانی مشترك را با حروف بزرگ كتابی و خوانا بنویسید)

بابت بهای اشتراك : « يك قطعه چك » به مبلغ

ریال در وجه روزنامه توفیق که آورنده آنرا خط زده ام در داخل

همین پاکت ارسال شد .

تاریخ و امضاء درخواست کننده :

۱۳۲۰ / ۰۰ / ۰۰

بهای اشتراك برای داخل كشور

(لطفاً روی مربع (□) مورد نظر ضربدر (X) بزنید)

□ یکسال فقط روزنامه توفیق ۵۰ تومن

□ یکسال کلیه نشریات توفیق (روزنامه-ماهنامه-سالنامه) ۶۰ تومن

بهای اشتراك برای کلیه کشورهای خارج (با پست زمینی)

(لطفاً روی مربع □ مورد نظر (X) بزنید)

□ یکسال فقط روزنامه توفیق ۵۵ تومن

□ یکسال کلیه نشریات توفیق (روزنامه-ماهنامه-سالنامه) ۶۵ تومن

نام درخواست کننده :

نشانی درخواست کننده :

این صفحه جداگانه باین كتاب اضافه شده و جداگانه بفرستید